



Imam Khomeini on the Nature of "Ḥaqq" (Right) and Its Rulings in Transactions (Mu'āmalāt)

Mahdi Gharib Garakani¹

Abstract

Among the topics considered in the discussion of Fiqh al-Mu'amalat (Islamic Transaction Law) and under the examination of its fundamental concepts is the extensive topic of Ḥaqq (right). Within this domain, conceptual analysis and the elaboration of the ontological nature of Ḥaqq are of paramount importance. Understanding the nature of Ḥaqq reveals its significance in discussions concerning the permissibility and modalities of transactions applied to rights. Is the transfer (naql) and relinquishment (isqāt) of a right among the inherent exigencies of Ḥaqq itself, or are they rational ('uqalā'ī) concomitants associated with it? After the relinquishment of a right, is its restoration possible?

Regarding the comprehension of the nature of Ḥaqq and its transactional rulings—such as those pertaining to sale (bay'), inheritance (irṭh), relinquishment (isqāt), and so forth—various theories exist within Imāmī jurisprudence. This article examines these discussions from the perspective of the late Muḥaqqiq Nā'īnī.

From the perspective of Imam Khomeini, the nature of Ḥaqq is unknown to us; we only know that it is a rational conventional reality (ḥaqīqah i'tibārīyah 'uqalā'īyah) which has certain effects, and it is recognized through these effects, such as the possibility of its transfer and relinquishment. Furthermore, according to His Eminence Imam (Khomeini), the transfer and relinquishment of a right are among its rational ('uqalā'ī) rulings.

Keywords

Nature of Ḥaqq (Right), Imam Khomeini, Transfer of Right (Naql Ḥaqq), Relinquishment of Right (Isqāt Ḥaqq), Conveyance of Right (Intiqāl Ḥaqq)

1. Level Four at the Qom Seminary, instructor of Level One Jurisprudence and Advanced Seminary Courses.



ماهیت حق و احکام معاملاتی آن از دیدگاه امام خمینی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ

مهدی قریب گرکانی^۱

چکیده

از جمله مواردی که در مبحث فقه المعاملات و در ذیل بررسی مفاهیم بنیادی آن مورد اعتنا می‌باشد، بحث پر دامنه حق است. در این بین، مفهوم کاوی و تبیین ماهوی حق از اهمیت به سزایی برخوردار می‌باشد. شناخت ماهیت حق، اهمیت خود را در مباحث امکان و چگونگی معاملات واقع بر حق نشان می‌دهد. آیا نقل و اسقاط حق، از اقتضائات ذاتی حق است یا این که از لوازم عقلایی مترتب بر حق می‌باشد؟ آیا پس از اسقاط حق امکان اعاده آن وجود دارد؟ درباره شناخت ماهیت حق و احکام معاملاتی آن مانند بیع و ارث و اسقاط و... نظریاتی در فقه امامیه وجود دارد. در این مقاله این مباحث از دیدگاه مرحوم محقق نایینی بررسی شده است.

از دیدگاه حضرت امام، ماهیت حق برای ما مجهول است و این قدر می‌دانیم که یک حقیقت اعتباری عقلایی است که آثاری دارد و به آثار آن مانند امکان نقل و انتقال و اسقاط، شناخته می‌شود. همچنین از نظر حضرت امام نقل و انتقال و اسقاط حق از احکام عقلایی حق است.

کلیدواژه:

ماهیت حق - امام خمینی - نقل حق - اسقاط حق - انتقال حق

۱. مهدی قریب گرکانی سطح ۴ حوزه علمیه قم، مدرس فقه سطح ۱ و سطوح عالی



مقدمه

به معنای سلطه گرفته است مرحوم شیخ اعظم می‌باشد. ولی متن صریحی از ایشان در این رابطه وجود ندارد. ایشان در آغاز کتاب بیع ذیل بررسی اقسام حق قائل می‌شوند که بخشی از حقوق نمی‌توانند عوض در بیع قرار بگیرند. سپس در ضمن جواب دادن به اشکال نقضی وارد شده به این مطلب می‌فرمایند که حق سلطنت فعلیه است (شیخ انصاری، ج ۱، ص ۳۰۷).

یکی از پژوهشگران دسته بندی نظریات پیرامون حق را به شکل مختصر ارائه داده است که خلاصه ای از آن می‌توان به مثابه مقدمه بررسی تفصیلی نظر حضرت امام راهگشا باشد؛

با مطالعه دیدگاه‌های مختلف در تعریف حق، به چهار رأی عمده در این باره دست می‌یابیم:

اول، رأی شیخ انصاری و دسته‌ای دیگر از فقها است که حق را از جنس ملک و سلطنت می‌دانند. صاحب عروه از این دسته است. شیخ انصاری، در آغاز کتاب خیارات، تعریف خیار به «ملک فسخ عقد» را مطرح می‌کند. آن‌گاه داخل شدن اختیار فسخ در پاره‌ای عقود، مانند عقود جایز و عقد فضولی را در این تعریف، خرده‌ای بر آن می‌داند؛ اما در ادامه، با اشاره به تعریف حق و تفاوت آن با حکم، راهی برای دفع اشکال، می‌گشاید.

دوم، رأی آخوند خراسانی (صاحب

فقه‌های پیشین امامیه، به رغم طرح مسائلی درباره حق، به تعریف دقیق آن نپرداخته‌اند. در این میان، شهید اول که در بیان مفاهیم کلی فقه سابقه‌ای گسترده‌تر دارد، تنها به ویژگی قابلیت اسقاط حق، به عنوان «حق العبد» برای شناسایی آن، تکیه کرده است. (شهید اول، ج ۲، ص ۴۳) اما در میان متأخران از شیخ انصاری که اشاراتی به تعریف حق دارد، تا دوره معاصر، به این مهم پرداخته‌اند.

فقه‌های امامیه در یک دسته بندی کلی دیدگاه‌هایی را به شرح ذیل ارائه داده‌اند: اکثر صاحب نظران این عرصه برای حق، مجعول واحد قائلند. و بسته به پیشنهادی که برای مجعول حق دارند، به نظریات مختلفی تقسیم میشوند که هر کدام از این نظریات را نمایندگانی در فقه ما پشتیبانی می‌کنند که در ادامه اشاره ای اجمالی به آن‌ها خواهد آمد.

در مقابل هستند کسانی که برای حق مجعول واحد قائل نیستند بلکه حق را یک عنوان انتزاعی میدانند که در هر یک از موارد استعمال، معنایی جدا دارد و اضافه حق به هر یک از عناوین، اضافه بیانیه است. مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی فرد شاخص این دسته است.

از متأخرین اولین کسی که به نحوی به تحلیل ماهیت حق پرداخته و حق را



کفایه) است. وی حق را اعتباری خاص غیر از ملک و سلطنت می‌داند که برای آن آثار مخصوصی است. از جمله آثار این اعتبار خاص، سلطنت است؛ همچنان که سلطنت از آثار ملک هم هست. مرحوم خوانساری (صاحب جامع المدارک) نیز توضیحاتی در مفهوم حق دارد که می‌تواند در دنباله و توضیح رأی مرحوم آخوند خراسانی دسته‌بندی شود. وی پس از نقد رأی اول در تعریف حق، می‌گوید: «ظاهراً حق خودش سلطنت نیست، بلکه اعتباری است عقلایی که سلطنت به آن تعلق می‌گیرد؛ مانند اعیان و منافع [که سلطنت مالکانه به آن‌ها تعلق می‌گیرد].»

سوم، رأی شیخ محمد حسین اصفهانی است. وی پس از نقد ملک بودن حق، می‌گوید: «ممکن است گفته شود - هرچند موافق صریحی برای این گفته نیافتم - حق در هر موردی، به لحاظ مصداق، اعتبار خاص همان مورد را دارد و آثار خاص همان اعتبار هم بر آن بار می‌شود. مثلاً حق ولایت چیزی جز اعتبار ولایت برای حاکم، پدر و جد نیست. لکن از آثار این اعتبار، جواز تصرف در مال مولی علیه است؛ چه تکلیفاً و چه وضعاً و اعتبار دیگری نیاز نیست. بنابراین، اضافه حق به ولایت، اضافه بیانیه است. بر

خلاف رأی اول و دوم، اطلاق حق در این رأی بر مصادیق خود، به صورت مشترک لفظی است. از همین رو امام خمینی، در رأی دوم در مقابل رأی سوم، بر مشترک معنوی بودن حق، تأکید کرد.

چهارم، رأی فقیهانی است که جدای از اصل مجعول بودن حق نزد شارع مقدس یا عقلاً، اساساً منکر ماهیتی متفاوت برای آن هستند و به عبارت دیگر، تفاوت حق و حکم را باور ندارند. «میرزا فتاح شهیدی» در حاشیه مکاسب شیخ انصاری، چنین نظری دارد. (صرامی، ۱۳۹۱، شماره ۷۳ صفحه ۳۰ - ۴۵)

معنای لغوی و اصطلاحی حق

در فرهنگ‌های لغت عرب برای حق معانی مختلفی ذکر شده است. برخی از معانی لغوی این واژه، به شرح زیر است: راستی، عدالت، ثابت و یقین که در آن جای تردید و انکار نباشد، شایسته و سزاوار، راستی در گفتار، مال، ملک و سلطنت، بهره و نصیب، امر صورت پذیرفته و انجام شده، دوراندیشی، مرگ، واقع، امتیاز، باری تعالی، قرآن، امر مقضی و انجام شده، اسلام، موجود ثابت، الواجب الموجود، یقین بعد از شک، صلاحیت، قطعی، پابرجا، مصدر، کار حتمی و قطعی و واقع شدنی، نقیض باطل، گفتار



ترکه میت. و گاهی نیز متعلق حق، عقد می باشد. مانند حق خیار. پس در جمیع این فروض صاحب حق به گونه ای صاحب اختیار یک چیز اعتبار می شود (مشکینی، ص ۲۱۳)

تفاوت حق و حکم و ملکیت و رابطه آنها

برخی از اصطلاحات و مفاهیم در فقه در عین تأثیرگذاری و دامنه استعمال فراوان، دارای ابهاماتی هستند. اگرچه این مفاهیم در ابتدا روشن و واضح به نظر می رسند اما با دقت در دامنه استعمال آنها و مرزهایشان با کلمات و مفاهیم مشابه به سؤالات و ابهامات جدی برمی خوریم. از جمله این مفاهیم مفهوم حق، حکم و ملکیت است. این مفاهیم اگر چه اجمالاً روشن و بدیهی به نظر می رسند اما برای خروج از این روشنایی اجمالی به تفصیلی به تناسب محل بحث، نکاتی ذکر می شود؛

به طور کلی، گزاره «من حق دارم» قابل تبدیل به گزاره های ذیل است:

من مسلطم

من آزادم

من اولویت دارم

من مالکم

...

اگر چه به لحاظ لغوی ممکن است در تمام موارد تسلط و اولویت و آزادی و ملکیت

حق و مطابق با واقع، مفرد (واحد) حقوق، امر نبی (ص)، صفت خدا، رؤیا (جوهری، ۱۴۱۰ هـ ق، ج ۴، ص ۱۴۶۰ و احمد بن فارس ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۲، ص ۱۵)

در اصطلاح فقها حق، یک نوع اعتبار خاص برای صاحب حق است. اعتباری که اختیارات مشخصی را به صاحب حق اعطاء می کند و تصمیم گیری در مورد آن حق را به صاحب حق می سپارد.

میرزا علی مشکینی^۱ در مصطلحات الفقه حق را به این شکل معنا می کند؛

«حق در لغت مصدر است و معنای آن ثبوت است. همچنین حق به معنای ثابت هم می آید. لذا حق به امر لازم و واجب تفسیر می شود. و گاهی در اصطلاح فقهاء در آن اختلاف می شود. بهترین مطلب در مورد حق آن است که حق نوعی از سلطنت و ملکیت و مرتبه ضعیفی از ملکیت است که از ناحیه عقلاء یا شرع جعل می شود. پس گویا صاحب حق مالک یک چیز می باشد و اختیار آن به دست او سپرده شده است. و متعلق حق گاهی شخص است مانند حق قصاص و حق حضانت. و گاهی متعلق حق، عین می باشد مانند حق تحجیر و حق الرهانة و حق غرماء در



و... را بتوان از واژه حق استفاده کرد اما اهمیت مسأله وقتی روشن می‌شود که ما بخواهیم آثار فقهی این کاربردها را بررسی کنیم. هر یک از این استعمالات، کاربردها و آثار فقهی خاص خودش را دارد.

مفهوم حکم شامل حکم وضعی و تکلیفی (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه) است. در این میان حکم تکلیفی اباحه به لحاظ مفهومی به مفهوم حق بسیار نزدیک می‌شود چرا که در اباحه و حق هر دو نوعی جواز و توانایی بر فعل و ترک وجود دارد. اما حق یا حکم بودن یک عنوان، به لحاظ آثار و کاربرد بسیار متفاوت است. از جمله این آثار می‌توان به قابل اسقاط بودن، به ارث رسیدن، قابل نقل و انتقال بودن حق اشاره کرد در حالیکه در حکم هیچ یک از این آثار وجود ندارد.

در فرق حق با ملکیت نیز باید به دامنۀ اختیارات اشاره کرد؛ دامنۀ اختیارات در ملکیت گسترده‌تر از دامنۀ اختیارات در حق است.

«حق عبارت است از مرتبه‌ای از سلطنت؛ ضعیف‌تر از سلطنت موجود در ملکیت، که شارع مقدس آن را برای انسان به عنوان انسان یا برای فردی معین بر چیزی قرار داده است؛ خواه آن چیز عینی خارجی باشد، مانند حق تحجیر نسبت به زمین موات و حق مرتن نسبت به عین رهنی و حق طلبکار نسبت به اموال میت؛ یا

انسانی معین، مانند حق قصاص که متعلق آن جانی است؛ و یا عقدی، مانند حق خیار که متعلقش عقد می‌باشد. در همه این موارد، صاحب حق بر متعلق حق خود گونه‌ای سلطنت دارد؛ لیکن قلمرو این سلطنت جهتی خاص است، بر خلاف ملك که گسترۀ سلطنتی آن همه جهات را در بر می‌گیرد. از این رو، حق مرتن تنها سلطنت او بر استیفای دین خود از مال رهنی- در صورت خودداری بدهکار از پرداخت بدهی- است و نمی‌تواند آن را ببخشد یا وقف نماید و یا در آن تصرفی دیگر بکند. چنان که حق خیار تنها سلطنت بر فسخ یا امضای معامله، و حق شفعه تنها سلطنت شفیع بر تملك سهم شريك به بهای فروخته شده است. بر خلاف ملك که مالك می‌تواند در مملوك خود هر نوع تصرفی- اعم از فروختن، بخشیدن، مصالحه کردن، وقف کردن و جز آن- بکند. بنابر این، سلطنت ناشی از ملك، سلطنتی تام و قوی و سلطنت ناشی از حق، سلطنتی ضعیف و ناقص است. از این رو، کسی که زمین مواتی را تحجیر می‌نماید، نسبت به آن حق اولویت پیدامی‌کند، اما مالك آن نمی‌گردد و در نتیجه اغلب آثار ملك بر آن بار نمی‌شود؛ لیکن اگر آن را احیا کند، مالك آن می‌گردد و تمامی



ممکن است جواب عرف مثبت باشد. اما گاهی پرسش این است که آیا لزوماً وقتی از تعبیر حق استفاده می‌شود، همان ماهیت مصطلح نیز اراده می‌گردد. یا اینکه به عنوان مثال از تعبیر حق استفاده می‌شود ولی مقصود جواز و اباحه است؟

وقتی در حوزه وضع لغات قرار داریم ذیل عنوان تعبیر و معنا شناسی، کند و کاو می‌کنیم. و پر واضح است که باب تعبیر واسع است. مثلاً استعمالات لفظ حق و مشتقات آن بررسی می‌شود که البته نباید با بحث از ماهیت خلط شود.

برای روشن شدن تفاوت معنا شناسی و ماهیت شناسی پرسش دیگری از عرف راهگشا است. عرف برای انتظام امور زندگی اقتصادی خود، اموری را جعل و اعتبار می‌کند و نهادهایی را وضع می‌کند. پاسخ به این پرسش ما را به ماهیت یک اصطلاح و یا نهاد حقوقی رهنمون می‌شود.

در این جا می‌خواهیم بدانیم، عرف به عنوان مثال اصطلاح حق را در کجا به کار می‌برد و یا نهاد بیع و صلح را چگونه تعریف کرده و در کجا به کار می‌برد. در چنین موضعی مقصود ما این نیست که عرف لفظ بیع و صلح را چگونه به کار می‌برد. بلکه می‌خواهیم ضمن عبور از معانی لغوی به این حقیقت دست بیازیم که وقتی می‌گوید این جا حق اعتبار شده است، چه چیزی اعتبار شده و یا وقتی بیع و صلح انشاء می‌شود در حقیقت در عالم انشاء چه معنایی محقق

آثار ملك بر آن بار می‌شود (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی ۱۴۲۶ هـ.ق، ج ۳، صص ۳۱۸-۳۱۹)

چرایی تحلیل ماهوی حق

باید دقت کرد که منظور از تحلیل ماهوی، مباحث لغوی نیست. به بیان دیگر معنا شناسی با ماهیت شناسی متفاوت است. مقصود از کار لغوی و معنا شناسی این است که یک تعبیر از چه چیزی حکایت می‌کند. اگر چنین کاری به درک ماهیت کمک کند مطلوب است و الا در کار فقهی و حقوقی چندان به کار نمی‌آید.

در این رابطه توضیح مفصل تر مطلوب به نظر می‌رسد.

طبیعی است که برای شناخت ماهیت حق به سراغ کتب لغت و یا استعمالات فقها در متون فقهی برویم. اما برای چنین کاری لازم است به این نکته توجه شود که نباید میان معنا شناسی و ماهیت شناسی خلط کرد. زیرا استعمالات اعم از هر دو است و ما برای بررسی دقیق منابع فقهی و نیز تدقیق و ارزش داوری میان مباحث فقهی معاملات بر روی حق، نیازمند دقت کافی در این زمینه هستیم. چه، آن چیزی که در فقه میبایست مورد استناد قرار گیرد ماهیت است نه معنا. توضیح آن که گاهی عرف مورد این پرسش قرار می‌گیرد: وقتی در یک جا می‌گوییم حق داریم. آیا این تعبیر درست است؟



میگردد. این کار تحقیق درباره ماهیت است که با واکاوی معنا فرق دارد. روش پاسخ به این پرسش، تحلیل است و با مراجعه به لغت نمی‌توان پاسخ این سؤال را یافت. لغت نمی‌تواند به پرسش از چیستی و چگونگی یک نهادی مثل بیع و صلح یا اسقاط پاسخ دهد.

تا این جا روشن شد که هر دو وضع (وضع لغت و وضع نهاد) دو لایه از کارکرد عرف هستند. در وضع لغت، عرف به استعمالات لغت و تعبیر توجه دارد که غلط استعمال نشود. ولی در وضع یک نهاد، عرف به عنوان یک مؤسس و واضع یک نهاد معاملاتی عمل می‌کند. در اینجا دقت‌های دیگری مطرح می‌شود. مثلاً می‌گوید که بیع باید بین مال و مال باشد، بیع تنها به اعیان تعلق می‌گیرد و منفعت را شامل نمی‌شود.

در این جا اگر سؤال داشته باشیم که آیا برای حق نیز، بیع به کار می‌رود؟ برای پاسخ به این سؤال، عرف به سراغ ماهیتی که از بیع و حق سراغ دارد میرود نه کاربرد و استعمالاتش.

طرفه آن که در لایه‌های دیگر، فقیه و حقوق‌دان این جواب عرف و این ماهیت عرفیه را تدقیق می‌کند و به ارزش داوری آن می‌پردازد. حتی گاه به عرف اشکال می‌کند و مطابق فهم خود از عرف را به چالش دعوت می‌کند. در این جاست که عرف هم مجدداً به

فاهمه خود رجوع کرده، گاه نظر فقیه و حقوق‌دان را می‌پذیرد و به اشتباه خود اقرار می‌کند. بنابراین آن چه به نحو مختصر بیان شد، بررسی دقیق ماهیت یک موضوع فقه المعاملاتی، نکته‌های نیست که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت و با یک تعریف ساده اصطلاحنامه‌های سراغ ادامه کار رفت. چنین رویکردی اگر چه در کار حقوق دانان ضعیف است اما در مواجهات عالمانه فقهای شیعه سابقه طولانی دارد. همین امر است که ما را بر آن میدارد تا مطابق نظام آموزشی و پژوهشی اصیل حوزه و چونان اسلاف خود گام برداریم.

تحلیل ماهیت حق از منظر امام خمینی

حضرت امام خمینی در تحلیل ماهیت حق نظر خاصی دارند که طعم متفاوتی از سایر نظریات دارد. ظرایف و طرایف نظر ایشان به شرح ذیل است؛

امام معتقد است حق در اصطلاح خاص از نظر ماهیت، امری است اعتباری که در پاره‌های موارد عقلاء آن را اعتبار کرده‌اند و در مواردی دیگر توسط شارع مقدس اعتبار شده است.^۱

همچنین امام می‌فرماید؛ حق از نظر ماهیت، در تمام موارد استعمال، معنایی وحدانی دارد و چنین نیست که در هر مورد معنای مغایر مورد دیگر داشته باشد.^۲

۱. «أنَّ الحقَّ، ماهیةً اعتباریَّةً عقلانیَّةً فی بعض الموارد و شرعیَّةً فی بعض الموارد»

۲. «أنَّه [الحق] ماهیةً واحدةً و معنی وحدانی فی جمیع الموارد و لیس له فی کل مورد معنی مغایر للآخر» هما



و به بیان دیگر مشترک معنوی بین مصادیقش می‌باشد.^۱

حضرت امام در مورد مواردی که از سوی برخی از فقهاء شاهد بر مشترک لفظی بودن حق قلمداد شده است می‌فرمایند؛ حق تولیت و نیز ولایت حق نیستند. نیز حق های دیگر مانند حق التولية، حق الرهانة، حق الاختصاص و.... بلکه این ها همگی اعتباراتی غیر از حق و در عرض حق هستن (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۳۹).^۲

«اشاره شد که اعتباری که در مورد حق انجام می‌گیرد، مختلف نیست، هر چند متعلق حق، مختلف باشد. و آن مثال هایی که ذکر کردند مانند ولایت و حق تولیت و مانند این دو، هیچ کدام حق اصطلاحی نیستند. بلکه این ها اعتباراتی هستند غیر از حق و ملک و سلطنت. بنابراین ولایت

و وصایت از اعتباراتی هستند که خود جعل جداگانه دارند و مربوط به حق نمی‌شوند. همچنین ظاهر این است که اختصاص در خمر نیز از حقوق شمرده نمی‌شود (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۴).^۳

بنابراین امام حق را دارای حقیقتی وحدانی^۴ می‌دانند که اعتباری است و البته اعتبارش غیر از ملک و سلطنت است.^۵ «از آن جایی که واحد بودن ماهیت حق، مطابق برداشت عرف و لغت و تبادر، صحیح است. تحقیق این است که ماهیت حق غیر از ملکیت و سلطنت می‌باشد»

حضرت امام این اعتبار را اعتباری مقابل اعتبارات دیگر می‌دانند «من أحكامها [الحق] السلطنة علی التقلب و التقلب».^۶

۱. و بعبارة اخرى: أنه مشترك معنوي بين مصاديقه»

۲. همان، ص ۴۰

۳. «قد أشرنا إلى أن الاعتبار في الحقوق ليس مختلفاً وإن اختلف متعلقاتها، وما ذكره من الأمثلة المتقدمة أي الولاية، و التولية، ونحوهما ليس شيء منها من الحقوق، بل هي اعتبارات آخر غير «الحق و الملك و السلطنة. فالولاية و الوصاية من الاعتبارات المجعولة بذاتها، غير مربوطة بالحق، و الظاهر أن الاختصاص في الخمر ليس من الحقوق أيضاً»

۴. امام این نظر را در مقابل نظر شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) مطرح می‌کند. محقق اصفهانی حق را مشترک لفظی می‌داند که در هر مورد به نحوی خاص اعتبار شده است. خود ایشان در مورد نظر خود چنین می‌فرماید؛

و الذي يترجح في نظري - و لم أقف على موافق صريحاً - أن الحق في كل مورد اعتبار خاص له أثر مخصوص، ففي مثل حق الولاية و حق الوصاية و حق التولية و حق النظارة ليس الاعتبار المجعول إلا اعتبار ولاية الأب و الجد و الحاكم، و اعتبار كون الشخص نائباً في التصرف عن الموصى، و اعتبار كون الشخص متولياً و ناظراً، فإضافة الحق إلى هذه الاعتبارات بيانية (حاشية مكاسب، اصفهانی، ج ۱، ص ۲۰)

آن چه در نظر من ترجیح دارد - با این که در این نظر کسی را که با من هم نظر باشد نیافتم - این است که حق در هر مورد، اعتبار خاص خود را دارد که اثر مخصوص به همان اعتبار را نیز دارا می‌باشد. مثلاً در حق ولایت و حق وصایت و حق تولیت و حق نظارت، اعتباری که جعل شده است به ترتیب به این شکل است؛ اعتبار ولایت برای پدر و جد و حاکم. و یا اعتبار این که شخص نائب در تصرف از جانب وصیت کننده باشد. و یا این اعتبار این که شخص متولی و یا ناظر باشد. بنابراین اضافه حق به این موارد اضافه بیانیه است.

۵. «إذا صح ما ذكرناه من وحدانية حقيقته - كما هو كذلك عرفاً و لغة و تبادراً فالتحقيق أنه غير الملك و السلطنة»

۶. «أن الحق اعتبار مقابل الاعتبار الآخر المتقدمة»



همچنین می‌توان گفت که امام، سلطنت را از احکام حق می‌داند.^۱

در توضیح بیشتر می‌توان گفت که نزد عقلاء حق داشتن معادل داشتن قدرت اعتباری نیست بلکه دارا بودن این رابطه اعتباری یعنی حق، مستتبع داشتن قدرت و سلطه است.^۲

«ماهیت دارا بودن حق عبارت از سلطنت و قدرت اعتباری نیست. بلکه نزد عقلاء چنین است که هر ذی حقی بر حقش سلطنت دارد. و می‌تواند در حق خویش انواع تصرفات را انجام بدهد»

بنابراین حق از نظر امام اعتباری غیر از ملک و سلطنت دارد (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۴۳).

«آن چه گذشت چنین نتیجه می‌دهد که؛ حق نه ملکیت است و نه مرتبه ای از ملکیت. همچنین سلطنت نیز نمی‌باشد. حتی مرتبه ای از سلطنت نیز نیست. یعنی نه عین ملک و سلطنت است و نه اخص از این دو. و الا هرگز از هم تخلف نمی‌کردند. [یعنی نمی‌شد جایی ملک و سلطنت باشد و حق نباشد]

به نظر می‌رسد عمده دلیل ایشان، ارتکازات عقلایی و عرفی است و البته برای این دلیل خود شواهدی از مغایرت موارد صدق حق و ملک و سلطنت ذکر می‌کنند خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۰.

«تحقیق این است که حق غیر از ملک و سلطنت است. شاهد بر این مطلب [ونه دلیل] صدق حق در مواردی است حق اعتبار شده است اما نه ملک و نه سلطنت اعتبار نشده است.^۳»

در پایان^۵ ذکر این نکته مفید به نظر می‌رسد که تعریف امام تعریفی وجودی است. یعنی می‌فرمایند حق چیزی است که جنس وجودش اعتباری است که با این که ماهیتش برای ما ناشناخته است، ولی ما آن را می‌شناسیم و احکامی خاص هم دارد که آن احکام نیز برای ما ملموس می‌باشند.

نظر امام خمینی در نقل حق

بررسی نقل حق از منظر حضرت امام خمینی نیز باید از هم منظر حقیقت و هم از منظر نقل یعنی بیع و صلح و هبه و... مورد بررسی قرار بگیرد. حضرت امام نقل را ذاتی حق نمی‌داند و

۱. «من أحكامها [الحق] السلطنة على التقلب و التقلب»

۲. «إن واجدية الحق ليست عبارة أخرى عن السلطنة والقدرة الاعتبارية على المذكورات، بل لدى العقلاء كل ذي حق سلطان على حقه، و له التقلب و التقلب فيه»

۳. «فتحصل مما ذكر: أن الحق ليس ملكاً، ولا مرتبة منه، ولا سلطنة، ولا مرتبة منها؛ أي لا يكون عينهما، ولا أخص منهما، وإلا لما تخلف عنهما»

۴. «فالتحقيق انه غير الملك و السلطنة. و الشاهد عليه ... صدقه في موارد لا يعتبر فيها الملك و لا السلطنة»

۵. شواهدی را که حضرت امام برای فرمایش خود ذکر می‌کنند به همراه بررسی آن‌ها در گفتار چهارم یعنی اشتراک و افتراق نظرات، ذکر خواهد شد.



معتقد است که حق اعتباری عقلایی است که نقل پذیری از احکام عقلایی آن است. «سؤال این است که آیا مقتضای ذاتی حق امکان نقل و اسقاط است یا حق نزد عقلاء اعتباری است که سلطنت بر نقل را در پی دارد، همان گونه که در اموال مملوکه گفتیم؛ که ملکیت اعتباری عقلایی است و از احکام آن سلطنت بر نقل و انتقال است؟ ظاهر این است که دومین بیانی که گذشت صحیح می باشد» (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۴)

مرحوم امام به صورت کلی نقل حق را صحیح و مطابق اعتبار عقلاء می داند. ایشان معنای واقعی نقل را در نقل اعتباری صحیح نمی داند. زیرا لازم نقل به معنای واقعی این است که اضافه حقی یا ملک، بدون طرف و مستقلاً حفظ شود. ولی چون اضافه معنای حرفی است حتی نزد عرف هم چنین چیزی صحیح نیست.

امام معنای نقل اعتباری را به گونه ای خاص تعریف می نمایند. با تعریف امام هیچ گونه مشکلی در نقل حق از ناحیه نقل وجود نخواهد داشت. ایشان می فرماید انشاء نقل حق موضوع می شود که عقلاء آن حق را برای دیگری اعتبار کنند.

«از آن جایی که حق معنایی اعتباری است، قائم به اعتبار عقلاء است. و چون حق اضافه ای است که متقوم به اطراف می باشد، معنای نقل آن نمی تواند نقل در معنای ظاهری آن باشد. بلکه وضعیت نقل مانند وضعیت بیع است که قبلاً توضیح دادیم. بحث به این صورت است که انشاء نقل، موضوع می شود برای این که عقلاء آن حق را برای دیگری اعتبار کنند. در غیر این صورت معنای نقل به صورت واقعی معقول نخواهد بود. زیرا لازم از معنای نقل به صورت واقعی استقلال اضافه است بدون اطراف [چون اضافه معنای حرفی می باشد] که این حتی نزد عرف صحیح نمی باشد» (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۴)

بعد از تصویر کلی نقل حق و بیان بدون اشکال بودن آن، حضرت امام به صورت خاص در مورد بیع حق هم اظهار نظر می فرمایند؛ ایشان نقل حقوق در مقابل عوض و برعکس آن یعنی نقل املاک در مقابل حقوق را عرفاً بیع می دانند.

«انصاف این است که نقل حقوق در مقابل یک عوض، بلکه در مقابل حقوق، و یا نقل املاک در مقابل عوض

۱. «ثم إنه ... هل يكون مقتضاه ذاتاً جواز النقل والإسقاط، أو تستتبعه عند العقلاء سلطنة على ذلك، كما قلنا في الأموال المملوكة: إن الملكية اعتبار عقلائي، و من أحكامها السلطنة على التقلب والتقلب؟ الظاهر هو الثاني

۲. «ثم إن الحق بما هو معنى اعتباري قائم باعتبار العقلاء، و بما أنه إضافة خاصة تتقوم بالأطراف لا يكون معنى نقله ما هو المتفاهم من ظاهر «النقل والانتقال» بل حاله حال البيع بما مر ذكره: من أن إنشاء النقل جداً موضوع لأعتبار العقلاء ذلك الحق لغيره، وإلا فلا يعقل النقل بمعناه الواقعي، اللازم منه استقلال الإضافة بلا طرف، حتى لدى العرف»



قرارگرفتن حقوق، عرفاً بیع محسوب می شود. بنابراین بیع حق تحجیر در مقابل یک مقدار ثمن نزد عقلاء بیع محسوب می شود. (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۱۴۴)

نکاتی که برای تکمیل بحث باید در کلام حضرت امام به دنبال آن باشیم، نظر ایشان در مورد این است که آیا در صدق مفهوم بیع لازم است که معوض در بیع، عین باشد؟ همچنین آیا امکان عوض و معوض قرارگرفتن حق در بیع می باشد یا خیر؟

حضرت امام عین بودن عوض را در صدق مفهوم عرفی بیع دخیل نمی داند. «زیرا بیع نزد عقلاء و عرف در موارد بیع غیر اعیان، متعارف است. همچنان که بین کشاورزان بیع کارهایی که روی زمین انجام می گیرد متعارف است. مانند این که وقتی کشاورزی می خواهد زراعت خود را ترک کند و یا از روستا هجرت کند، شکافی که توسط گاو آهن روی زمین ایجاد شده است و یا جداولی که حفر کرده است و یا صاف کردن زمین را می فروشد. و فکر نمی کنم کسی در صدق بیع بر این ها تردید داشته باشد. و گاهی در عصر حاضر بیع حق یا اعتباری دیگر شبیه

حق که مغازه داران انجام می دهند، متعارف است. مانند بیع سرقفلی یا حق آب و گل. و فکر نمی کنم کسی این ها را غیر از بیع به حساب بیاورد و شبهه ای در صدق مفهوم بیع بر آن ها داشته باشد (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۳۲۲)

یکی از شاگردان امام در تقریرات خود از کتاب البیع حضرت امام، این بحث را چنین توضیح می دهد که نفس صورت و هیأت حاصل شده در خاک، مبیع واقع می شود که قطعاً از اعیان خارجیه نیست. غایت چیزی که ممکن است بگوییم این است که حقی را که متعلق به زمین است و به واسطه کار او روی زمین برایش ایجاد شده است را می فروشد.

«فروش شکافی که توسط گاو آهن روی زمین ایجاد شده است توسط کشاورزان: در این جا مبیع چیزی جز نفس صورت و هیأت حاصل شده در خاک نیست. و خود خاک فروخته نمی شود. و این صورت و هیأت قطعاً از اعیان خارجیه نیست. غایت چیزی که ممکن است گفته شود این است که: کشاورز حق خود که متعلق به زمین است و به خاطر کارش روی زمین برای

۱. «و الإنصاف: أن نقل الحقوق بالعوض بل بالحقوق، و الأملاك بها أو بالعكس، بیع عرفاً، فبیع حق التحجیر بالثمن بیع لدى العقلاء»
 ۲. «ضرورة تعارف البیع لدى العقلاء و العرف في موارد بیع غیر الأعیان، كما يتعارف بین الزراع بیع آثار الأعمال في الأرض مثل «الشیار» و حفر الجداول، و تصفية الأراضي إلى غیر ذلك إذا أرادوا ترك الزرع أو الهجرة من قريتهم، و لا أظن بأحد منهم التردد في صدق «البیع» علیه. و قد تعارف في عصرنا بیع حق عقلائی أو اعتبار كذلك، يتخیلونه في الدكاكين و غیرها، یسمونه: «سرقفلی» أو «حق الماء و الطین» و لا أظن بأحد منهم عد ذلك غیر البیع، و لا الشبهة في صدق مفهوم «البیع» علیه



دهند؛

اختلاف عوض و معوض اعتباری است و به حسب انشاء بیع می باشد و الا به حسب واقع هر کدام از ثمن و مثنی، عوض از دیگری می باشد و ماهیت بیع، مبادله بین این هاست. ایشان می فرماید؛

«وجه تأیید این است: اختلاف عوض و معوض اعتباری است و به حسب انشاء بیع می باشد و الا به حسب واقع هر کدام از ثمن و مثنی، عوض از دیگری می باشد و ماهیت بیع مبادله بین این ها و عوض قرار دادن هر کدام در مقابل دیگری است. بنابراین عین در مقابل ثمن و عوض آن است و ثمن در مقابل عین و عوض از آن است. پس همان طور که در عوض به معنای ثمن، عین بودن معتبر نیست، همین طور در مبیع هم که عوض از ثمن است، معتبر نیست که عین باشد. زیرا از جهت عوضیت و معوضیت و همچنین وقوع تبادل میان آن ها فرقی بین آن ها نیست (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۳۴۳)»

در این جا تطبیق بحث فوق روی حقوق از منظر حضرت امام مناسب به نظر می

او حاصل شده است را می فروشد. و این قطعا عین نیست. و تردیدی نیست که این معامله بین کشاورزان متداول است و آن را بیع می نامند» خمینی، (تقریرات، للخرم آبادی) ۱۴۱۸ هـ ق ص ۳۹»

حضرت امام برای این نظر خود که لازم نیست مبیع در بیع، عین باشد، مؤیداتی نیز می آورند. ایشان می گویند همین که در بیع عوض لازم نیست که عین باشد و حتی اگر مثلاً منفعت باشد، باز هم بیع صدق می کند، مؤیدی است که مبیع نیز نزد عقلاء لزومی ندارد که عین باشد.

«تأییدی بر آن چه ما گفتیم که در عقد بیع، نزد عقلاء لازم نیست که مبیع حتماً عین باشد، این است که: بدون شک عوض نزد عقلاء در بیع لازم نیست که عین باشد و شکی نیز نیست که بر معامله ای که یک عین را در مقابل عوض تملکی می کنند و عوضش مثلاً منفعت باشد، بیع اطلاق می شود (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۳۴۲)»

حضرت امام وجه تأییدی که از این مطلب می گیرند را این چنین توضیح می

۱. «بیع الزارع شیار الأرض، فإنّ المبیع فيه ليس إلا نفس الصورة و الهيئة الحاصلة في التراب، لا نفس التراب، و ليست من الأعيان الخارجية، و غاية ما يمكن أن يقال هنا: إنه باع حقّه الذي تعلّق بالأرض من جهة عمله فيها، و هو أيضاً ليس بعین، و لا شبهة في تداول هذه المعاملة بين الزارعين، و يستونها بيعاً»

۲. «و يؤیّد ما ذكرناه: من عدم اعتبار كون المبیع عيناً في نظر العقلاء عدم الإشكال في عدم اعتبار كون العوض عيناً، و عدم الخلاف فيه، و لا شبهة في صدق عنوان «البيع» عليه»

۳. «و وجه التأیید: أنّ العوض و المعوّض يختلفان بالاعتبار حسب إنشاء البيع، و أمّا بحسب الواقع فكلّ من المثنی و الثمن عوض عن الآخر، فماهية البيع هي المبادلة بينهما، و جعل كلّ منهما عوضاً عن الآخر، و بدلاً عن صاحبه، فالعين بدل الثمن و عوضه، و الثمن بدل العين و عوضها، فكما لا يعتبر في العوض - بمعنى الثمن كونه عيناً، كذلك في العوض الآخر الذي هو مبیع؛ لعدم الفرق بينهما من جهة العوضيّة و المعوّضية، و من وقوع التبادل عليهما»



رسد؛ ایشان ابتدا صورت های مسأله را بیان می کنند و بعد از نقد و بررسی انظار، نظر خود را اعلام می کنند^۱.

«جهت دومی که به عنوان بحث اصیل مطرح است این است که: آیا در بیع معتبر است که حق عوض و معوض واقع نشود؟ به بیان دیگر آیا اعتبار در بیع به گونه ای است که اگر حق عوض یا معوض واقع شود، دیگر بیع صدق نخواهد کرد. و در صدق بیع حتماً باید عوض و معوض، عین یا منفعت باشند؟ یا این که معتبر نیست در هیچ طرف؟ و یا این که باید بین عوض و معوض تفصیل قائل شد؟ [و مثلاً عوض نتواند حق واقع شود و معوض بتواند خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۵۳۲]» و البته پاسخ خود حضرت امام به این سؤال این است که در بیع حقوق هم می توانند عوض واقع شوند و هم معوض. و این کار معامله را از صدق بیع خارج نمی کند. «انصاف این است که: نقل حقوق در مقابل عوض و بلکه در مقابل حقوق دیگر. و نقل املاک در مقابل حقوق یا بالعکس، عرفاً بیع محسوب می شوند.

بنابراین بیع حق تحجیر در مقابل ثمن، نزد عقلاء بیع به حساب می آید خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۵۴۳» بعد از بررسی نقل حق از جانب نقل، نوبت به بررسی نقل حق از جانب حق می رسد. امام بعد از ذکر دسته بندی های رایج در مورد حقوق، برخی را تخصصاً از حقوق خارج می داند و در نهایت می فرماید که موردی سراغ ندارند که حق باشد و امکان نقل نداشته باشد.

«سپس گفته می شود که حقوق اقسامی دارد: یکی از آن اقسام عبارت است از آن چه به سبب موت منتقل به ورثه نمی شود و اسقاط نمی پذیرد و همچنین قابل نقل نیز نیست. از جمله حقوقی که ذیل این دسته بر می شمرد عبارت است از: حق ابوت، حق ولایت، حق استمتاع از زوجه، حق اولویت پرتاب تیر به سمت هدف قبل از پایان عقد، و حق وصایت» (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷۴)

«و منها: ما یصحّ نقله و إسقاطه، و یتنقل بالموت، کحقّ الخيار، و القصاص، و الرهانة، و التحجیر و نحوها»

۱. نقد و بررسی انظار مطرح شده توسط حضرت امام در قسمت بیان اشتراک و افتراق نظرات می آید. در این جا فقط به ذکر گزاره نهایی اکتفاء می شود.

۲. «الجهة الثانية و هي مورد البحث الأصیل-: أنه هل يعتبر في البيع أن لا يكون الحق عوضاً ولا معوضاً؛ أي يكون الاعتبار فيه على وجه لو جعل الحق عوضاً أو معوضاً لخرج عن صدق «البيع» ولا بد في صدقه أن يكونا عینین أو منفعتین، أم لا مطلقاً، أو یفصل بین العوض و المعوض؟»

۳. «و الإنصاف: أن نقل الحقوق بالعوض بل بالحقوق، و الأملاك بها أو بالعکس، بیع عرفاً، فبیع حق التحجیر بالثمن بیع لدى العقلاء»

۴. «ثم إنه قد یقال: إن الحقوق علی أقسام: منها: ما لا یتنقل بالموت ولا یصحّ إسقاطه ولا نقله، و عدّ منه حق الأبوة، و حق الولایة، و حق الاستمتاع بالزوجة، و حق السبق بالرمایة قبل تمام النضال، و حق الوصایة»



باشد، معلوم نیست. اولویت پرتاب تیز قبل از تمام شدن عقد نیز حق نیست. بلکه چون عقدی است که ظاهراً لازم است، بنابراین وفاء به آن واجب است. پس قبل از تمام شدن عقد، اتمام آن واجب است (خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷۳)

آن چه از این بررسی به دست می آید این است که امام قائل هستند که هر جا حق باشد، قابلیت نقل هم هست. «در هر صورت، موردی احراز نشده که حق باشد و با این حال امکان نقل و انتقال و اسقاطش وجود نداشته باشد»^۴

بعد از این اظهار نظر که گذشت، حضرت امام نقبی هم به قسم سوم از حقوقی که نام برده شده است، می زنند. ایشان می فرمایند وقتی حق قابل نقل شد، حتی در مثل حق قسم زوجه، باید بگوییم که نقل آن جایز است حتی به شخص دیگری و حتی به مرد دیگری.

حضرت امام در تبیین این مطلب می فرمایند که معنای نقل این حق این نیست که آن کسی که حق به او منتقل شده است، اجازه استیفاء هم داشته باشد. بلکه معنایش این است که صاحب اختیار این

«قسم دیگری که برای حقوق بر شمرده شده است عبارت است از آن دسته که نقل و اسقاطش صحیح است و همچنین به سبب موت به ورثه منتقل می شود. مانند حق خیار، و حق قصاص، و حق الرهانة، و حق تحجیر و مانند این ها»^۱

«قسم دیگر حقوق آن هایی هستند که قابل نقل به کسی هست که مثل صاحب حق می باشد. مانند حق قسم برای زوجه که فقط قابل نقل به هوو می باشد و نه دیگری»^۲

حضرت امام در بررسی مورد اول می فرمایند که هیچ کدام از این ها که نام برده شد از حقوق نیستند. بلکه برخی حکم وضعی در مقابل حق هستند و برخی هم حکم تکلیفی اباحه و جواز هستند.

«و تو آگاه هستی که هیچ کدام از آن ها که در دسته اول نام برده شد از حقوق نمی باشند. ولایت و وصایت و مانند این ها خود از احکام وضعی مقابل ملک و حق و سلطنت هستند. استمتاع از زوجه حکم تکلیفی جواز است. و بر زوجه هم واجب است که تمکین کند. و زوج بر زوجه در مورد استمتاع مسلط است. اما این که حق داشته

۱. «و منها: ما یصحّ نقله و إسقاطه، و ینتقل بالموت، کحقّ الخیار، و القصاص، و الرهانة، و التحجیر و نحوها»

۲. «و منها: ما هو قابل للنقل إلى من هو مثله، کحقّ القسم القابل للانتقال إلى الضرة لا غیر»

۳. «و أنت خیر: بأنّ شیئاً منها لیس من قبیل الحقوق، فمثل الولاية و الوصاية و نحوهما من الوضعیات المقابلة للحقّ و الملك و السلطنة. و الاستمتاع بالزوجة جائز شرعاً، و یجب علیها التمکین، و الزوج مسلط علیها فی الاستمتاع، و أمّا کونه حقاً فغیر معلوم. و فی السبق قبل تمام النضال لم یتبث حقّ، بل هو عقد لازم ظاهراً، یجب الوفاء به، فقبل تمامه یجب الإتمام بناء علی لزومه»

۴. «و کیف کان: لم یتبث مورد أحرز کونه حقاً، و مع ذلك لم یکن قابلاً للإسقاط و النقل و الانتقال»



حق اوست. لذا می تواند اسقاطش کند یا به دیگری واگذار کند و یا اگر مانعش برطرف شد، استیفاء نماید.

«نظر من این است: ظاهر این است که حق قسم را می شود به دیگری نقل داد. حتی به یک مرد دیگر. به خصوص اگر قائل شویم که در مقابل نقل این حق اخذ عوض نیز جایز است. - و باید بگوییم که صحیح هم همین طور است- زیرا امکان دارد که این حق را بخرد و بعد با یکی از هووهای دیگر مصالحه کند و یا به او بفروشد. و معنای نقل این حق این نیست که آن کسی که حق به او منتقل شده است، اجازه استیفاء هم داشته باشد. بلکه معنایش این است که صاحب اختیار این حق اوست. لذا می تواند اسقاطش کند یا به دیگری واگذار کند و یا اگر مانعش برطرف شد، استیفاء نماید.»

(خمینی، ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷)

اما از منظر حضرت امام، در مورد نقل حق به سبب عقد هبه دو نکته حایز اهمیت است؛

اول این که مطابق نظر حضرت امام هبه عبارت است از تملیک نمودن مجانی اعیان

به دیگری. از نظر ایشان در مال هبه شده شرط است که عین باشد مثل ملک، خانه، اسب، کتاب. و هبه منفعت، مثل منفعت خانه و حیوان صحیح نیست.^۲

«هبه عبارت است از تملیک عین به صورت مجانی و بدون مقابله با عوض» (خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۶)

«مسأله ۲: شرط در مالی که هبه می شود این است که عین باشد. بنابراین هبه منافع صحیح نیست»^۳
«مسأله ۳ در مال هبه شده شرط است که عین باشد مثل ملک، خانه، اسب، کتاب. و صحیح نیست هبه منفعت، مثل منفعت خانه و حیوان»^۴

اما از طرفی حضرت امام در جای دیگر عبارتی دارند که هبه حق قسم را جایز شمرده اند.

«مسأله ۳: در هر شب حق میت برای زن وجود دارد که برای او جایز است که از آن دست بردارد و یا به زوج هبه کند تا در هر جا که خواست شب را سپری کند و یا این که آن را به یکی از هووهای خود هبه کند و در نتیجه حق او شود» (خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۰۴)^۵

۱. «أقول: بل الظاهر جواز نقله إلى الغير حتى إلى الرجل، ولا سيما إذا قلنا بجواز أخذ العوض بإزائه، كما هو الأشبه؛ لإمكان أن يشتري الأجنبي هذا الحق ويبيعه أو يتصلح مع الضرة، وليس معنى انتقال هذا الحق أن يكون للمنتقل إليه حق الاستیفاء مباشرة، بل معناه كونه صاحب قسم الزوجة، فله الإسقاط، وله الاستیفاء لولا المانع، وله النقل إلى غيره»

۲. «كتاب الهبة و هي تملك عین مجاناً و من غیر عوض»

۳. «مسألة ۲ يشترط في الموهوب أن يكون عينا، فلا تصح هبة المنافع»

۴. خمینی، سید روح الله موسوی، نجات العباد (امام خمینی)، ص ۳۰۲

۵. «مسألة ۳ في كل ليلة كان للمرأة حق الميت يجوز لها أن ترفع اليد عنه و تهبه للزوج ليصرف ليله فيما يشاء، و أن تهبه للضرة فيصير الحق لها»



«مسألة ۵: متعلق صلح یا عین است یا منفعت و یا دین و یا حق. و در تمام فروض یا در مقابل عوض است و یا مجانی. و در صورتی که در مقابل عوض باشد، عوض می تواند عین باشد یا منفعت، یا دین و یا حق. بنابراین تمام این صور صحیح می باشد (خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر الوسیلة، ج ۱، ص ۵۶۲)»

بنابر آن چه تا به حال گفته شد، نقل حقوق از منظر امام نه از جانب حق و نه از جانب نقل مشکلی ندارد و صحیح می باشد.

نظر امام خمینی در انتقال حق

همان طور که قبلاً گذشت، بررسی ارث حقوق، باید هم از جهت حق و هم از جهت ارث، مورد مذاقه قرار بگیرد. اشکالی که ممکن است از جانب ارث مطرح شود، مطلبی است که برخی از بزرگان در اثناء مباحث خود مطرح کرده اند؛

طبق این اشکال، عنوان ماترک بر حقوق صدق نکرده و به ارث نمی رسند؛ چراکه حق در حقیقت نوعی اضافه اعتباری همانند رابطه ملکی است. همانطور که در رابطه مالکانه خود اضافه ماترک محسوب نشده و به ارث نمی رسد و پس از مرگ مالک از بین

به هر حال متنی که از خود حضرت امام چنین نکته ای را توضیح بدهد پیدا نکردیم. اما در بیان یکی از شاگردان حضرت امام نکته ای هست که شاید کارگشا باشد. حاشیه مرحوم فاضل لنکرانی در تعلیقات خود بر تحریر الوسیله، می گویند که منظور از هبه یک حق، هبه اصطلاحی نیست. زیرا مورد هبه، اعیان است و روشن است که حق از اعیان نیست. اگر چه عمومات عقود این نحو از نقل حق را نیز تصحیح می کند.

«شرط در مالی که هبه می شود - همان گونه که در متن آمده است - این است که عین باشد. بنابراین هبه منافع صحیح نیست. اما همان گونه که سید یزدی ذکر کرده است، ممکن است که قائل شویم که هبه منافع و هبه حقوق قابل نقل صحیح باشد. اگر چه از باب هبه اصطلاحی نباشد و اخبار هبه شامل آن نشود. زیرا عمومات عقود برای صحت آن کافی است (لنکرانی، ۱۴۲۹ ص ۴۷۱)»^۱

بنابراین حتی اگر هبه حقوق در اصطلاح خاص صحیح نباشد و احکام هبه بر آن بار نشود، ولی به نظر می رسد نقل حق به این شکل صحیح باشد.

در مورد نقل حق به سبب صلح از نظر حضرت امام نیز اشکالی وارد نیست.

۱. «یشترط فی الموهوب کما فی المتن أن یکون عیناً، فلا تصحّ هبة المنافع، و لكن ذکر السید فی الملحقات أنه یمکن أن یرد بصفة هبة المنافع و هبة الحقوق القابلة للنقل و إن لم تكن من الهبة المصطلحة و لم تشمل أخبار الباب؛ لکفایة العمومات فی صحتها»
 ۲. «مسألة ۵ متعلق الصلح إما عین أو منفعة أو دین أو حق، و علی التقادیر إما أن یکون مع العوض أو بدون، و علی الأول إما أن یکون العوض عیناً أو منفعة أو دیناً أو حقاً، فهذه الصور كلها صحیحة»



میرود و طرف آن یعنی مال مملوک به ارث می رسد، در خصوص حق هم چنین بوده و حق اعتباری قائم به صاحب حق و متقوم و متشخص به اوست و پس از مرگ او زائل شده، از بین میرود. بدین شکل پس از مرگ ذوالحق چیزی باقی نمی ماند که بخواهد به ارث برسد. چرا که تقوم اعراض، اعتبارات و اضافات - روابط - همگی به واسطه اطراف و موضوعات آن ها بوده و زمانی که اینها منتفی شوند آن ها هم از بین خواهند رفت (حاشیه المکاسب (للاخوند)، ص ۲۵۳)

حضرت امام با تبیین ویژه ای که از ماترک ارائه می دهند به این اشکال، پاسخ داده اند: «منظور از «ماترک» در آیه^۱، اشیاء باقی مانده از میت نیست. بلکه با لحاظ این که مسئله به ارث رسیدن اموال، امری عرفی بوده و توسط شارع ابداع نشده است با بهرهمندی از فهم عرف می توان گفت مراد از «ماترک» آن چیزی است که موت باعث جدائی و انقطاع آن از میت می شود. به دیگر معنا موت باعث نقل آن است نه آنکه ارث به حکم شرع موجب ملکیت باشد. چرا که در این صورت بعد از مرگ مورث و باقی گذاشتن اموالی از خود، این اموال

به صورت ملک بلا مالک در خواهند آمد و ادله ارث دلالت بر مالکیت آن ها برای مورثین می کند. بدین شکل چنین سخنی باعث عدم تلقی ورثه از مورثان خواهد شد در حالی که این امر خلاف بدیهیات عرفی و شرعی است

براین اساس، موت مانند بیع و صلح یکی از اسباب نقل بوده و تفاوتی ندارد متعلق آن ملک باشد یا حق. معنای روایت «ما ترکه المیت فلوارثه» در آیه شریفه هم آن است که آنچه رابطه ملک یا حق بوسیله موت با آن قطع می شود بدون مالک باقی نمانده، مالک آن مورثین هستند (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۵، ص ۳۷۶)^۲.

بنابراین از نظر حضرت امام، برای به ارث رسیدن حقوق، مانعی از جانب بحث ارث، وجود ندارد.

اما در مورد جانب حقی، نظر حضرت امام این است که موردی که حق بودنش محرز باشد و در عین حال به ارث نرسد، دیده نشده است. حضرت امام مواردی را که در کلام اصحاب ذکر شده را بررسی می کنند و می فرمایند که این ها حق نیستند،

۱. سوره نساء، آیه ۷

۲. «و الجواب عن الإشکال: هو أن قوله تعالى «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ» إلى آخر، ليس المراد منه ما تَوَهَّم، بل المراد - ولو بمساعدة فهم العرف في باب التوريث، حيث إنه أمر عرفي ليس من مخترعات الشرع أنه ينتقل إلى الوراث، ما يكون الموت موجباً لانقطاعه عنه؛ أي الموت موجب للنقل، لا أن الإرث ملك يحكم الشرع بقي بلا مالك، بعد ما ترك الشيء بموته، حتى يرجع إلى عدم تلقى الورثة من مورثهم؛ مما هو خلاف الضرورة عرفاً و شرعاً.

فالموت سبب للنقل، ملكاً كان، أو حقاً كالبيع و الصلح، و معنى «ما تركه المیت فلوارثه» أي ما انقطعت إضافته عنه، لا يبقى بلا مالك، بل مالكة الوراث»



و حق وصایت، از جمله این حقوق
شمرده شده‌اند

و تو آگاهی که هیچ کدام از این ها حق
[در معنای اصطلاحی] خود نیستند.
مثل حق ولایت و حق وصایت، امور
وضع‌ی جداگانه و مقابل حق و ملک
و سلطنت هستند. استمتاع از زوجه
نیز حکمی تکلیفی و شرعی بر زوج
است و به معنای جواز و اباحه است.
همین حکم بر زوجه به صورت تمکین
واجب است. اما این که حق زوج
باشد، ثابت شده نمی‌باشد. در عقد
رمایه نیز حقی به نام سبق وجود ندارد.
بلکه رمایه یک عقد است که ظاهراً
لازم هم هست و وفاء به آن واجب
است. بنابراین بناء بر لزوم این عقد،
چنین چیزی به صورت حکم وجود
خواهد داشت» امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق
ج ۱ ص ۴۷)۲

بنابراین حضرت امام نتیجه می‌گیرند که
حقوق به ارث می‌رسند و این مسأله را عرفی
می‌دانند و علاوه بر آن شواهدی هم از آیات
و روایات برای آن ذکر می‌کنند. و در نهایت
می‌فرمایند که این که یک حقی، حق باشد و
به ارث نرسد، دلیل خاص می‌خواهد. و الا
اصل بر این است که در صورت ثابت شدن

بلکه حکم هستند. و واضح است که حکم
به ارث نمی‌رسد.

«در هر صورت، موردی احراز نشده
است که حق باشد و با این وجود
قابل اسقاط و نقل و انتقال نباشد امام
خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷»
تنها دلیلی که می‌تواند مانع به ارث
رسیدن یک حق شود از منظر حضرت امام
این است که شخصی باشد.

«مطلب سوم در ذکر حقوقی است
که ارث برده نمی‌شوند بالاصاله و نه
بالتبع و آن هر حقی است که قائم به
شخص خاص یا به عنوان خاصی
باشد. به حیثیتی خصوصیت شخص
یا عنوان موضوع و مقوم باشد نه مورد..
(خمینی، حاشیه بر رساله ارث ملا
هاشم خراسانی، ۱۴۲۰ هـ ق ص ۲۵)

هر چند در بررسی مصادیق حقوقی که به
ارث برده نمی‌شود، حضرت امام، موردی را
که حق باشد و به ارث نرود، تأیید نمی‌کنند.
«بخشی از حقوق آن حقوقی هستند
که با موت به ورثه منتقل نمی‌شوند و
اسقاط و نقل آن ها هم صحیح نیست.
حق پدری، حق ولایت، حق استمتاع
زوج از زوجه، حق سبق در عقد رمایه

۱. «و كيف كان: لم يثبت مورد أحرز كونه حقاً، ومع ذلك لم يكن قابلاً للإسقاط والنقل والانتقال»
۲. منها: ما لا ينتقل بالموت ولا يصح إسقاطه ولا نقله، وعد منه حق الأبوة، وحق الولاية، وحق الاستمتاع بالزوجة، وحق سبق بالرماية قبل تمام النضال، وحق الوصاية.
و أنت خير: بأن شيئاً منها ليس من قبيل الحقوق، فمثل الولاية والوصاية ونحوهما من الوضعيات المقابلة للحق والملك والسلطنة. والاستمتاع بالزوجة جائز شرعاً، ويجب عليها التمكين، والزوج مسلط عليها في الاستمتاع، وأما كونه حقاً فغير معلوم. وفي السابق قبل تمام النضال لم يثبت حق، بل هو عقد لازم ظاهراً، يجب الوفاء به، فقبل تمامه يجب الإتمام بناء على لزومه



نظر محقق نایینی در اسقاط حق

از نظر حضرت امام حقیقت اسقاط، افنای حق است. ایشان در مقام مقایسه اسقاط و اعراض می‌فرمایند؛

«اعراض به معنای ترک حق و رها کردن مال است و این کار مقدماتی دارد. در حالی که اسقاط به معنای افناء، نابود کردن و انداختن حق است و این کار هم برای خود مقدماتی غیر از مقدمات اعراض دارد. بنابراین هر یک از این دو عنوان در تاثیر گذاری مستقل از دیگری بوده و ذاتاً و مورداً با یکدیگر متفاوتند (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۴، ص ۱۹۹)»

امام اسقاط را از شؤون رابطه حقی نمی‌داند. ایشان معتقد است که اسقاط از احکام عقلایی مترتب بر این رابطه است. «آیا مقتضای ذات حق این است که نقل و اسقاط در آن ممکن باشد و یا این که وجود حق نزد عقلاء در بردارنده چنین احکامی است؟ ظاهر این است که دومی صحیح باشد (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۴)»

بنابراین هر جا رابطه حق وجود دارد امکان اسقاط نیز برای صاحب حق وجود

حقیقت یک امری، حتماً به ارث می‌رسد. «بنابراین حقوق مانند اعیان مملوکه با موت به وارث منتقل می‌شوند. و از ما ترک میت به حساب می‌آیند. بلکه برای آن‌ها بقاء در نظر گرفته می‌شود. هر چند بین اضافه ملکیت تبادل صورت گرفته باشد. و حقوق در هیچ حالتی از حالات معدوم نمی‌شوند امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۵، ص ۳۷۷»

«و شاهد بر این مطلب بعد از عرفی بودن مسأله، عدم اختصاص ارث به اعیان است نزد عرف. بلکه ارث نزد آنان در مثل حق تحجیز و سایر حقوق نیز ثابت است. مگر این که در یک مورد خاص دلیل خاص بر خلاف این مطلب ارائه شود امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۵، ص ۳۸۷»

«هر آن چه برای میت بوده است، به ارث می‌رسد. بنابراین عدم توریث در بعضی از حقوق محتاج ارائه دلیل خاص برای اثبات است» «هر حقی به ارث می‌رسد. پس کشف می‌شود که هر حقی قابلیت انتقال دارد و خلافتش نیازمند ارائه دلیل می‌باشد»^۳

۱. فالحقوق كالأعيان المملوكة، تنتقل بنفس الموت، و تكون من متروكات الميِّت، بل لها بقاء و إن تبادلت الإضافات، و لا تصير معدومة في حال»

۲. «و الشاهد علي ذلك بعد عرفية المسألة، و عدم اختصاص الإرث عند العرف بالأعيان، بل يكون ثابتاً في مثل حق التحجير و سائر الحقوق، إلا ما دل الدليل على خلافه»

۳. «أن كل ما للميت مورث، فعدم التوريث في بعض الحقوق، محتاج إلى الإثبات» «كل حق مورث، فيستكشف منها قابلية كل حق للانتقال، فيحتاج عدم القابلية إلى دليل»

۴. «فالإعراض ترك الحق و رفضه، و له مقدمات، و الإسقاط إفناؤه و إلغاؤه، و له مقدمات غير مقدمات الإعراض، فيكون كل منهما مستقلاً في التأثير، و مخالفاً ذاتاً و مورداً للآخر»

۵. «ثم ... أن الحق ... فهل يكون مقتضاه ذاتاً جواز النقل و الإسقاط، أو تستتبعه عند العقلاء سلطنة على ذلك؟ الظاهر هو الثاني»



نام برده شد از حقوق نیستند. بلکه برخی حکم وضعی در مقابل حق هستند و برخی هم حکم تکلیفی اباحه و جواز هستند.

«و تو آگاه هستی که هیچ کدام از آن ها که در دسته اول نام برده شد از حقوق نمی باشند. ولایت و وصایت و مانند این ها خود از احکام وضعی مقابل ملک و حق و سلطنت هستند. استمتاع از زوجه حکم تکلیفی جواز است. و بر زوجه هم واجب است که تمکین کند. و زوج بر زوجه در مورد استمتاع مسلط است. اما این که حق داشته باشد، معلوم نیست. اولویت پرتاب تیز قبل از تمام شدن عقد نیز حق نیست. بلکه چون عقدی است که ظاهراً لازم است، بنابراین وفاء به آن واجب است. پس قبل از تمام شدن عقد، اتمام آن واجب است (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷)»^۱

حضرت امام البته مشکل سلطه بر سلطه را قائل نیستند. زیرا ایشان حق را سلطه نمی دانند تا در صورت سلطه اسقاطی بر حق، بحث سلطه بر سلطه پیش بیاید. البته حضرت امام می فرمایند برای اثبات

دارد. و این یک حکم عقلایی برای صاحب حق است. به گونه ای که موردی که حق باشد و امکان اسقاط آن وجود نداشته باشد احراز نشده است.

«در هر صورت، موردی احراز نشده که حق باشد و با این حال امکان نقل و انتقال و اسقاطش وجود نداشته باشد (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۶)»^۲ حضرت امام در بررسی مطلب ذکر شده، معتقد است که اموری که امکان اسقاط ندارد، رابطه حقی نیست و تنها حق به عنوان اعم بر آن ها نام گذاری شده است.

«سپس گفته می شود که حقوق اقسامی دارد: یکی از آن اقسام عبارت است از آن چه به سبب موت منتقل به ورثه نمی شود و اسقاط نمی پذیرد و همچنین قابل نقل نیز نیست. از جمله حقوقی که ذیل این دسته بر می شمرد عبارت است از: حق ابوت، حق ولایت، حق استمتاع از زوجه، حق اولویت پرتاب تیر به سمت هدف قبل از پایان عقد، و حق وصایت (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۴۷)»^۳ حضرت امام در بررسی مورد اول می فرمایند که هیچ کدام از این ها که

۱. «و كيف كان: لم يثبت مورد أحرز كونه حقاً، ومع ذلك لم يكن قابلاً للإسقاط والنقل والانتقال»

۲. «ثم إنه قد يقال: إن الحقوق على أقسام: منها: ما لا ينتقل بالموت ولا يصح إسقاطه ولا نقله، وعد منه حق الأبوة، وحق الولاية، وحق الاستمتاع بالزوجة، وحق السبق بالرماية قبل تمام النضال، وحق الوصاية»

۳. «و أنت خير: بأن شيئاً منها ليس من قبيل الحقوق، فمثل الولاية والوصاية ونحوهما من الوضعيات المقابلة للحق والملك والسلطنة. والاستمتاع بالزوجة جائز شرعاً، ويجب عليها التمكين، والزوج مسلط عليها في الاستمتاع، وأما كونه حقاً فغير معلوم. وفي السبق قبل تمام النضال لم يثبت حق، بل هو عقد لازم ظاهراً، يجب الوفاء به، فقبل تمامه يجب الإتمام بناء على لزومه»



اسقاط پذیری حق نیازی به قاعده سلطنت نیست. و این قاعده توان اثبات اسقاط پذیری حق را ندارد. نه به این دلیل که سند این قاعده ضعیف است که مطابق نظر امام این قاعده از قواعد محکم عقلایی است و ضعف سند مخل به آن نیست.

بلکه به این دلیل که مردم بر اموال خود مسلط هستند نه بر مقررات عقلایی. بلکه تابع مقررات هستند. یعنی بر حق و ملکیت خود مسلط نیستند بلکه تابع این امور هستند که عقلاء برای تنظیم اجتماع خود بنا نهاده‌اند.

«این حدیث بر فرض صدورش به صدد تأسیس یک حکم نیست. بلکه به صدد امضای حکم عقلاء است. زیرا همه عقلاء حکم می‌کنند به این که مردم بر اموال خود سلطه دارند. و مستند فقهاء و عقلاء در این قاعده، حدیث مرسل نیست. بلکه این حکم مطابق قواعد عقلایی است. (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۱۲۷)»

همان گونه که گفته شد حضرت امام می‌فرمایند برای انفاذ معاملات دو امر لازم است؛ اول سلطنت مالک بر مالش و دیگر این که معاملات مطابق مقررات عقلایی باشد.

از نظر امام باید توجه کرد که مقررات عقلایی ناشی از سلطنت و از شؤون آن

نمی‌باشد. بنابراین اگر دلیلی مثبت نفوذ سلطنت بر اموال باشد، مثبت و مؤید مقررات عقلایی نخواهد بود. زیرا در محیط عقلاء سلطنت بر اموال موجب سلطنت بر مقررات عقلایی نیست. زیرا مردم تابع مقررات هستند و نه مسلط بر آن‌ها.

«آن چه نزد عرف محکم است این است که صحت معاملات متوقف بر دو مطلب است؛ یکی این که مالک بر مالش سلطنت داشته باشد. بنابراین مجنون و طفل غیر ممیز نزد عقلاء، سلطنت بر اموالشان ندارند. پس نزد عقلاء برای صحت معامله حتماً باید سلطه بر مال وجود داشته باشد

دومین شرط این است که معامله بر طبق قواعد و مقررات عقلایی انجام گرفته باشد. بنابراین بیع مجهول مطلق در مقابل یک چیزی که آن هم مجهول مطلق است صحیح نیست. نه برای این که سلطنت مالک آن را در بر نمی‌گیرد بلکه برای این که مخالف مقررات عقلایی است. پس تسلط مردم بر اموالشان چیزی است و لزوم تبعیت از قواعد و مقررات عقلایی چیزی دیگری. و این چنین نیست که مقررات عقلایی ناشی از قاعده سلطنت باشد.

و یا از شؤون این قاعده باشد.

پس روشن شد که نفوذ تصرفات مردم

۱. «هذا الحديث على فرض صدوره ليس بصدد تأسيس حكم، بل الظاهر أنه بصدد إنفاذ حكم العقلاء؛ لأن كافة العقلاء يحكمون بنبوت سلطنة الناس على أموالهم، وليس مستند الفقهاء والمسلمين في هذه القاعدة إلى هذا الحديث المرسل، فعليه يكون هذا الحكم على طبق حكم العقلاء»



بر اموالشان و اثبات سلطه مردم بر اموالشان، ملازمه ای با نفوذ و صحت معاملات عقلایی ندارد. زیرا وجود سلطنت بر اموال یکی از شرایط صحت معامله است. و در محیط عرف و عقلاء سلطنت بر اموال موجب سلطنت بر مقررات نیست. مردم تابع مقررات هستند نه این مسلط بر مقررات باشند (امام خمینی ۱۴۲۱ هـ ق ج ۱، ص ۱۲۲)^۱

در پایان مجدداً ذکر می شود که از نظر حضرت امام اسقاط پذیری حق حکمی است که از جانب عقلاء بر رابطه حقی مترتب است. به گونه ای که موردی یافت نشده است که حق باشد و اسقاط پذیر نباشد.

۱. «و فيه: أنَّ ما لدى العرف في إنفاذ المعاملات يتوقف على أمرين: أحدهما: سلطنة المالك على ماله، فمثل المجنون و الطفل غير المميز، ليس سلطاناً لدى العقلاء، فلا بدّ في إنفاذ المعاملة من السلطنة على المال. ثانيهما: إيقاع المعاملة على طبق المقررات العقلائية، فبيع المجهول المطلق بمجهول مطلق ليس نافذاً لديهم، لا لقصور سلطنة المالك، بل لمخالفته للمقرّر العقلائي، فتسلّط الناس على أموالهم شيء، و لزوم تبعيّة العاقد للمقررات العقلائية شيء آخر، و ليست المقررات العقلائية ناشئة عن السلطنة، و ليست من شؤونها، بل هي قواعد لديهم لتنظيم الأمور و سدّ باب الهرج. فتبيّن من ذلك: أنَّ إنفاذ سلطنة الناس على أموالهم على النحو المقرّر لدى العقلاء لا يلزم إنفاذ المعاملات العقلائية؛ لأنّ السلطنة على الأموال أحد شرائط النفوذ لدى العقلاء، و ليس في محيط العرف و العقلاء السلطنة على الأموال موجبة للسلطنة على المقررات، فالناس مسلّطون على أموالهم، و تابعون للمقررات، لا مسلّطون عليها»



منابع و مأخذ

- ایران، اول، ۱۴۲۶ هـ ق
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ۶ جلد، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، اول، ۱۴۱۰ هـ ق
 ۸. فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، دریک جلد، منشورات دار الرضی، قم - ایران، اول، هـ ق
 ۹. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، انتشارات میزان، تهران، ۱۳۸۲ هـ ش
 ۱۰. مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، دریک جلد، هـ ق
 ۱۱. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (للإمام الخميني)، ۵ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق
 ۱۲. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (تقریرات، للخرم آبادی)، دریک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
 ۱۳. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب البیع (تقریرات، للقدیری)، دریک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، هـ ق
 ۱۴. خمینی، سید روح الله موسوی، حاشیه بر رساله ارث ملا هاشم خراسانی، دریک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، هـ ق
 - * قرآن کریم
 ۱. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ۶ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ ق
 ۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، هـ ق
 ۳. امید، مسعود، درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران، نویسنده، تبریز، مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاهها تبریز (سه علامه)، ۱۳۸۱ هـ ش
 ۴. پژوهشکده حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱ هـ ش
 ۵. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق: حاوی اصطلاحات: رشته‌های حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی و تاریخ حقوق و رشته‌های مختلف فقه اسلامی، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ سی ام، ۱۳۹۶ هـ ش
 ۶. جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳ جلد، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم -



۱۴۲۰ هـ ق

۱۵. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی،

القواعد و الفوائد، ۲ جلد، کتابفروشی

مفید، قم - ایران، اول، هـ ق

۱۶. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری،

کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاري، ط

- الحدیثة)، ۶ جلد، کنگره جهانی

۱۷. خمینی، سید روح الله موسوی، تحریر

الوسیلة، ۲ جلد، مؤسسه مطبوعات دار

العلم، قم - ایران، اول، هـ ق

۱۸. لنکرانی، محمد فاضل موحدی، تفصیل

الشريعة - الغصب، إحياء الموات،

المشترکات و اللقطة، در یک جلد، مرکز

فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم -

ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ ق

۱۹. خمینی، سید روح الله موسوی، المکاسب

المحرمة (للإمام الخميني)، ۲ جلد،

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق

* صرامی، سیف الله، تحلیل مقایسه‌ای

ماهیت حق از دیدگاه سید محمد کاظم

یزدی و سایر فقها، مجله فقه، دوره ۱۹، شماره

۷۳ سال ۱۳۹۱